

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: شیکیر حسنی
فرستنده: علی مشرف
۲۱ فبروری ۲۰۲۱

تئوری امپریالیسم و تغییرات آن در قرن بیست و یکم

بخش دوم- ۱



یادآوری:

در بخش نخستین این مقاله، ابتداء به پیشینه تاریخی معنای «امپریالیسم» پرداخته شد و سپس با نشان دادن درک لنینی از امپریالیسم، به برخی خطاهای نظری درباره آن اشاره گردید. در ادامه نیز ارتباط پدیده‌هایی مانند میلیتاریسم، ناسیونالیسم و نژادپرستی با امپریالیسم نشان داده شد و در پایان هم صدور سرمایه و اشکال و نتایج آن مورد بررسی قرار گرفت.

استعمار نو پس از جنگ دوم جهانی

در فاصله دو جنگ جهانی، شاهد بازتقسیم اراضی جهان بین قدرت‌های بزرگ دوران هستیم؛ فروپاشی امپراتوری عثمانی از یکسو و اجبار کشورهای مغلوب در جنگ (مانند امپراتوری آلمان) به دست کشیدن از مستعمرات‌شان از سوی دیگر، موجب ایجاد فرصتی تازه برای تصاحب این سرزمین‌ها توسط کشورهای استعماری پیروز شد. «جامعه

ملل» سرزمین‌هایی را که به امپراتوری سابق عثمانی تعلق داشت، تحت عنوان «سرپرستی» به دولت‌های پیروز واگذار کرد. این باز توزیع سرزمین‌ها موجب گسترش مستعمرات شد و البته در برابر خود، آگاهی ملی را افزایش داد و جنبش‌های ملی را در مستعمرات تقویت نمود.

بعد از پایان جنگ دوم جهانی، تحولات و تغییرات جهان پس از جنگ مانند برآمدن دو ابرقدرت جدید- شوروی و آمریکا - و همچنین ضعف مفرط استعمارگران قدیمی، مانند انگلستان، فرانسه و ...، موجب دگرگونی‌های جدی شد. بسیاری از استعمارگران قدیمی، دیگر امکان و توان کنترول نظامی مستعمرات را نداشتند. افزون بر موضوعات پیش- گفته، اگر تا پیش از جنگ جهانی انگلستان سرکرده امپریالیسم جهانی بود و آمریکا خلاف تمایلش تنها در منطقه آمریکای لاتین و بعضی از جزایر اقیانوس کبیر فعال بود، پس از جنگ با کنار نهادن دکترین مونرو و با استفاده از ضعف رقیب دیرینه، حوزه نفوذ خود را در سراسر جهان گسترش داد و به مقام رهبر کشورهای امپریالیستی ارتقاء یافت و جای‌گزین بریتانیا شد. از طرف دیگر گسترش و برآمدن جنبش‌های آزادیبخش و ملی، باعث شد تا جهان شاهد تولد کشورهای مستقل جدید باشد و عملاً استعمار در شکل پیشین و دیرآشنای خود، رو به زوال رفت. اما اشاره به این مسأله ضروری است که مبارزات آزادیبخش در تمام نقاط به شیوه یکسانی پیش نرفت و برخورد و مقاومت استعمارگران در برابر تمامی جنبش‌های ملی به یک اندازه نبود. مگداف و کمپ معتقدند که سرمایه‌داری در مناطقی که نهضت‌های آزادیبخش، سوگیری سوسیالیستی داشتند، مقاومت جدی و خونین‌تری از خود نشان می‌داد اما در کشورهایی که انتظار می‌رفت حتی پس از استقلال در مدار اقتصادی مطلوب کشور متروپل باقی بمانند و منافع استعمارگران پیشین را به طور نسبی تأمین کنند، دستیابی به استقلال با دشواری کمتری میسر شد (مگداف و کمپ، ۱۳۸۲ : ۸۰). در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸ بیش از سی کشور جدید در افریقا، اقیانوسیه و آسیا پدید آمدند.

فروپاشی سیستم مستعمراتی به هیچ وجه موجب از بین رفتن امپریالیسم نشد. اگرچه کشورهای امپریالیستی پیش از این هم، در کنار حضور نظامی، از راه‌های غیر نظامی و غیر مستقیم برای اعمال سلطه و تأمین بازار و رسیدن به مواد خام استفاده کرده بودند اما پس از استقلال بسیاری از مستعمرات، شیوه اخیر به عنوان جانشینی برای استعمار رسمی به کار گرفته شد. استعمار نو عبارت است از وجود تسلط خارجی بر یک کشور ظاهراً مستقل (مگداف و کمپ، ۱۳۸۲ : ۸۲). در حقیقت تسلط خارجی بر اساس نفوذ در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی و حتی فرهنگی و نظام ارزشی، ارزیابی می‌شود. یکی از نمونه‌های چنین وابستگی را می‌توان در باقی ماندن کشورهای جدیدالتأسیس در حوزه پولی کشور استعمارگر پیشین مشاهده کرد. همچنین زبان و فرهنگ کشور متروپل در مستعمراتش ریشه می‌دواند و امروزه نیز شاهد شمار زیادی از کشورهای فرانسوی یا انگلیسی زبان در افریقا هستیم. در حوزه صنعت و اقتصاد نیز وابستگی تکنیکی و فنی وجود داشت و از طرف دیگر استفاده از تعرفه‌های ترجیحی و سهمیه‌بندی صدور کالا از مستعمرات قبلی از شیوه‌هایی بود که تداوم نفوذ استعمارگران پیشین را تضمین می‌کرد. در حقیقت در نمونه‌های بسیاری که وابستگی سیاسی قطع شده بود اما وابستگی اقتصادی و فرهنگی تداوم داشت، شاهد بازتولید همان مناسبات پیشین با استعمارگران و حتی به نوعی عقب‌گرد سیاسی بوده‌ایم. شرایط بسیاری از این عقب‌گردها از طریق کودتاهای نظامی تأمین شد.

از دیگر شیوه‌های اعمال کنترول، استفاده گسترده از کمک‌های نظامی و اقتصادی و نیز پرداخت وام و اعتبارات بود که در کشورهای زیادی تحت عنوان کمک‌های انسان دوستانه انجام شده و می‌شود (مگداف و کمپ، ۱۳۸۲ : ۸۶). ایالات متحده نیز در ارتباط با کشورهای تازه استقلال یافته علاوه بر ایجاد روابط بازرگانی و وابسته کردن آن‌ها، با

اعمال فشار یا پشتیبانی از نیروهای هوادار غرب سعی در اعمال سلطه بر کشور و مهار نیروها و جنبش‌های مترقی داشت. هاروی می‌نویسد: «هر تهدید کنش جمعی علیه قدرت بی‌چون و چرای ایالات متحده با سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن روبه‌رو می‌شد» و در این راه نهادهایی نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه، گات و نظایر آن‌ها، نقش آتش‌بار آمریکا را بازی کرده و می‌کنند (هاروی، ۱۳۹۷: ۶۸).

امپریالیسم در قرن بیست و یکم

برای بررسی وضعیت امپریالیسم در معنای لنینی آن، لازم است تا معیارهایی را که وی در این ارتباط برشمرده بود، در زمان حاضر نیز مورد سنجش مجدد قرار گیرند، لذا به صورتی کاملاً اجمالی به ارزیابی بعضی از آن شاخص‌ها و آمارهای مرتبط می‌پردازیم.

نگاهی به انحصارات در قرن حاضر

اجرای سیاست‌های نئولیبرالی از پایان دهه هفتاد قرن پیش تا کنون، میزان نابرابری را به شدت افزایش داده و زنگ خطر بحرانی جدی را به صدا درآورده است. آمارهای ارائه شده از سوی نهادهای اقتصادی جهان، همگی بر تشدید سرسام‌آور نابرابری صحنه می‌گذارند. توماس پیکتی، اقتصاددان فرانسوی، در کتاب مشهور خود، سرمایه در سده بیست و یکم، متراکم بودن شدید سرمایه در دهک و صدک بالایی را دقیقاً نشان داده است و به علاوه مشخص کرده که سهم ارث در انتقال این مالکیت تا چه حد اساسی است. از سوی دیگر نگاهی اجمالی به وضعیت برخی از حوزه‌ها و بررسی اعداد مربوط به انحصارات، خلاف انتظارات و ادعاهای اقتصاددانان جریان اصلی، تضعیف رقابت آزاد و متراکم‌تر شدن تولید را نشان می‌دهند؛ به عنوان مثال شرکت چند ملیتی مونسانتو (در اصل آمریکایی) که از بزرگترین تولیدکنندگان بذر و سموم کشاورزی در جهان بود، در سال ۲۰۱۸ منحل و در غول دیگری به نام بایر آگ المان ادغام شد. این واقعیت‌ها مؤید پیش‌بینی‌های مارکس و نیز تقویت‌کننده درستی ادعای لنین درباره سلطه انحصارات در عصر امپریالیسم است: تراکم تولید به میزان سرسام‌آوری افزایش یافته: اگر به عنوان مثال، در المان سال ۱۹۰۷ تعداد شرکت‌هایی با بیش از هزار نفر کارگر به ششصد عدد نمی‌رسید، امروزه شرکتی مانند وال مارت بیش از دو میلیون و دویست هزار نفر را در استخدام خود دارد؛ شرکت‌هایی مانند نستله یا تویوتا و یا جنرال الکتریک هر یک بیش از سیصد هزار نفر کارگر دارند و ده شرکت بزرگ مواد غذایی جهان از جمله نستله، کوکاکولا، جنرال میلز و ... عملاً کنترل غذائی جهان را در اختیار دارند (رهنما، ۱۳۹۵). در حوزه‌های دیگر نیز با وضعیت مشابهی مواجهیم:

- ۱- فولاد: مطابق گزارش World Steel Association میزان کل تولید فولاد جهان در سال ۲۰۱۷ اندکی کمتر از ۱۷۰۰ میلیون تن بوده است. حدود پنجاه و هشت درصد این تولید، در اختیار تنها پنجاه ابرشرکت این حوزه است. نکته جالب آن است که بسیاری از این شرکت‌ها چندملیتی بوده و علاوه بر تولید فولاد در سایر صنایع نیز فعال هستند.
- ۲- آلومینیوم: مطابق گزارش سازمان زمین‌شناسی آمریکا (USGS) این فلز ستراتیژیک، توسط ۲۲۰ تولیدکننده، عرضه می‌شود. کل تولید جهانی در سال ۲۰۱۷ حدود شصت میلیون تن بوده که سهم کشور چین به تنهایی، حدود پنجاه درصد است. اما برای آن‌که تحلیل صحیحی از چگونگی حضور انحصارات در این سپهر تولیدی داشته باشیم، باید به این مسأله اشاره کنیم که ده غول برتر تولید آلومینیوم جهان، حدود پنجاه و شش درصد کل تولید جهانی را در اختیار دارند که در میان این ده شرکت، پنج شرکت چینی، و بقیه روسی، آمریکایی، استرالیایی، اماراتی و ناروئی هستند.

۳- سیگار: بازار عظیم سیگار جهان به طور مطلق در اختیار ابرشرکت‌های این حوزه است: حدود هشتاد درصد کل بازار جهان در اختیار تنها پنج شرکت است.

۴- سیمان[سمنت]: مصرف این محصول به عنوان یک کالای ستراتیژیک، روزبه‌روز در جهان ما بیش‌تر می‌شود. سیمان توسط تولیدکنندگان متعددی تهیه و عرضه می‌شود اما بیش از یک سوم تولید جهانی در اختیار ده هلدینگ بزرگ است. چین در تولید و مصرف سیمان جهان، در رتبه اول قرار دارد اما بخش عمده تولید سیمان چین در داخل آن کشور مصرف می‌شود. در میان این ده هلدینگ برتر، غول سیمان جهان هم مشاهده می‌شود: شرکت لافارژ- هلسیم که از ادغام دو غول قبلی - لافارژ فرانسوی و هلسیم سوئیسی - پدید آمد. این ابرشرکت، با بیش از دوهزار و پانصد کارخانه، در حدود نود کشور جهان حضور دارد.

۵- صنایع نظامی: مطابق گزارش مؤسسه بین‌المللی پژوهش‌های صلح استکهلم، در سال ۲۰۱۷ فروش اسلحه و خدمات نظامی، از سوی تولیدکنندگان اصلی - بدون احتساب چین که اطلاعاتش در اختیار این مؤسسه نبوده است- رقمی بالغ بر سیصد و نود و هشت میلیارد دلار بوده است که نسبت به پانزده سال قبل رشدی ۴۴ درصدی را نشان می‌دهد. هشتاد درصد سهم صادرات اسلحه مربوط به پنج کشور روسیه، آمریکا، فرانسه، آلمان و بریتانیاست که دو کشور روسیه و آمریکا به تنهایی بیش از شصت درصد صادرات این حوزه را در اختیار دارند. اما لازم به یادآوری است که در میان ده شرکت بزرگ جهانی در صنایع نظامی، پنج شرکت امریکائی، دو شرکت فرانسوی و بقیه بریتانیائی، ایتالیائی و روسی هستند. این ده شرکت به تنهایی حدود دویست میلیارد دلار یا بیش از پنجاه درصد بازار را در صنایع نظامی جهان در اختیار دارند. نکته‌ای که باید درباره روسیه به آن توجه شود، آن است که حضور پررنگ این کشور در عرصه صنایع نظامی را نباید، مشابه کشوری نظیر آمریکا دانست؛ روسیه خلاف آمریکا یک کشور میلیتاریست نیست: تعداد کل پایگاه‌های نظامی این کشور در خارج از مرزهایش پانزده عدد است که سیزده پایگاه در درون کشورهایی قرار دارند که سابقاً جزو جمهوری‌های اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بودند و تنها دو پایگاه در کشورهای ویتنام و سوریه دارد و این در حالی است که تعداد پایگاه‌های نظامی آمریکا، خارج از مرزهایش بالغ بر هشتصد عدد است. افزون بر این، مداخلات نظامی روسیه در کشورهای دیگر (یوگوسلاوی، گرجستان، اوکراین و سوریه)، اگر بتوان آن‌ها را مداخله نظامی نامید، ماهیتی یکسر متفاوت از مداخلات «بشردوستانه» آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی دارد؛ این مداخلات نه به منظور تصرف منابع طبیعی و بازارهای آن کشورها، بلکه تنها برای مقابله با مداخلات مستقیم و غیرمستقیم آمریکا و متحدانش بوده است. طبیعتاً این مسأله را نباید به معنای تأیید تمام رویکردهای داخلی و خارجی روسیه در نظر گرفت یا درباره مناسبات حاکم بر آن کشور دچار خوشبینی توهم‌آمیز شد و یا سیاست‌هایش را با عملکرد انترناسیونالیستی اتحاد جماهیر شوروی یکسان پنداشت اما امپریالیست دانستن این کشور، که به لحاظ تحلیل اقتصادی یک کشور سرمایه‌داری پیرامونی است، خطای تحلیلی بزرگی است.

۶- زغال سنگ: این محصول که نقش کلیدی در تأمین انرژی جهان در زمان نضج‌گیری و رشد سرمایه‌داری داشت، از محصولات با اهمیتی است که علی‌رغم تعهد بسیاری از کشورهای جهان مبنی بر کاهش یا توقف استفاده از آن تا سال ۲۰۳۰ میلادی، کماکان مورد استفاده بخش صنعت در بسیاری از کشورهاست. اگرچه آلاینده‌ی بالای این محصول موجب شکل‌گیری اعتراضات گسترده به مصرف آن شده اما هنوز هم نقش آن در صنایع جهان، به عنوان یک سوخت ارزان قیمت، قابل انکار نیست؛ به ویژه پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ، ایالات متحده به عنوان یکی از بزرگترین تولیدکنندگان جهان، برنامه‌ای برای کاهش تولید یا مصرف این محصول ندارد. بنابر گزارش World Economic Forum تولید جهانی زغال سنگ در سال ۲۰۱۶ بیش از هفت هزار میلیون تن بوده است. چین با ۴۴

درصد و هند و امریکا با بیش از ۹ درصد تولید جهانی، سه کشور بزرگ تولیدکننده زغال سنگ هستند و استرالیا با حدود ۷ درصد در رتبه چهارم است. اگرچه شرکت زغال سنگ هند، بزرگترین تولیدکننده جهانی است اما در رتبه‌های بعدی، شرکت‌های چندملیتی نظیر Anglo American (تأسیس شده در ۱۹۱۷ با مشارکت بانک امریکائی مورگان اند کو)، Arch Coal ، BHP Billiton به چشم می‌خورند. به عنوان نمونه شرکت اخیر (بی. ایچ. پی.) یک شرکت استرالیائی – بریتانیائی است که از بزرگترین غول‌های معدن جهان محسوب می‌شود. این شرکت بر اساس ارزیابی نشریه فوربس در سال ۲۰۱۱ با رتبه هشتم سودآورترین شرکت‌های جهان و نیز قرار گرفتن در مکان ۲۳۶ در فهرست مجموع دارائی‌ها، نهایتاً، در رتبه ۴۹ بزرگترین شرکت‌های عمومی جهان قرار داشت. این ابرشرکت، دارای چند ده معدن و تأسیسات مربوطه در کشورهای مختلفی همچون، الجزایر، استرالیا، برزیل، کانادا، چیلی، کلمبیا، گینه، اندونزی، موزامبیک، پاکستان، افریقای جنوبی، سورینام امریکا و ... است. حوزه فعالیت‌های این شرکت از نفت و گاز تا الماس گسترده است.

۷- رسانه: بن باگدیکیان در نخستین چاپ کتاب انحصار رسانه‌ها به ۱۹۸۳، نشان داد که اکثریت رسانه‌های خبری امریکا در انحصار پنجاه شرکت بودند. کمتر از ده سال بعد و در زمان انتشار چهارمین ویراست کتاب، تعداد انحصارگران در این حوزه به چهارده شرکت کاهش یافت که به تنهایی مالکیت و کنترل بیش از نود درصد رسانه‌ها اعم از روزنامه، مجلات، کتاب، موسیقی، تلویزیون، رادیو و ... را در اختیار داشتند و نکته جالب‌تر آن که تعداد این ابرشرکت‌ها در سال ۲۰۰۴ به پنج شرکت تقلیل یافت. این پنج شرکت که عبارت‌اند از تایم وارنر، دیزنی، بنگاه خبری روپرت مرداک، برتلزمان و وایاکوم، به تنهایی بخش اعظم رسانه‌های جمعی ایالات متحده را در کنترل خود دارند و رتبه ششم نیز مربوط به شرکت چندملیتی جنرال الکتریک است که NBC را در مالکیت آن است. در فهرست سهام‌داران و اعضای هیأت مدیره این ابرشرکت‌ها به نام‌های غول‌های چندملیتی دیگری برمی‌خوریم که آئینه تمام‌نمای وجود مناسبات امپریالیستی در عرصه رسانه هستند: کوکاکولا، صنایع تسلیحاتی لاکهیدمارتین، کارت‌های اعتباری امریکن اکسپرس، پیسی، هتل‌های هیلتون، جنرال موتورز، کمپانی رایانه‌ای دل، بریتیش ایرویز، کاترپیلار، مک دونالد، بانک جی‌پی مورگان، کمپانی نفتی شورون، شرکت داروسازی و لوازم پزشکی جانسون‌اندجانسون و ... (شهابی و نبوی، ۱۳۹۶).

اگرچه امروز برخی از تغییرات در ساختار انحصارات بزرگ پدید آمده و قوانین آنتی‌تراست در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اجراء می‌شوند اما موارد فوق و ده‌ها نمونه دیگر از ادغام شرکت‌ها و تراکم شدید تولید در عرصه‌های مختلف، نه تنها مؤید درستی تحلیل لنین از وضعیت انحصارها هستند، بلکه بروشنی نشان می‌دهند که انحصارها، در قالب ابرشرکت‌های چند ملیتی، هر روز از روز پیش نیرومندتر و ثروت‌مندتر می‌شوند تا حدی که امروز درآمد سالیانه هر یک از بیست ابرشرکت بزرگ جهان، به تنهایی از تولید ناخالص داخلی بیش از ۱۶۰ کشور جهان بیش‌تر است (رهنما، ۱۳۹۵).

یادآوری این نکته درباره آمارهای ارائه شده مربوط به جمهوری خلق چین ضروری است که سهم عظیم تولیدات این کشور در حوزه‌های گوناگون را نباید در زمره «انحصارات» قرار داد؛ زیرا مالکیت جمعی – از طریق دولتی که کنترل آن در اختیار حزب کمونیست است- بر کارخانه‌ها و صنایع و بانک‌های این کشور، تفاوتی جدی با مالکیت در شرکت‌های چند ملیتی دارد و عدم توجه به این نکته اساسی می‌تواند منجر به خطای جدی در تحلیل ماهیت حکومت چین شود.

ادامه دارد